

## Molana Mohammad Vali Dasht Bayazi in the context of Persian Literature

M.CH.Omrani<sup>2</sup>

### Abstract

Mirza mohammad vali dasht bayazi by the pen name of vali is one of the famous poets of the 10 th solar century. he has been a contemporary of Shah Tahmasb safavid and of others of the same dynasty up to the days of shah abbas i most biographers have clearly stated that his birth place was dasht bayaz a dependency of qahestan in khorasan he was a capable poet of the time and in eloquence he was endowed with the title of malik al-shoara of his days. Besides, sometimes his poetry has been presented at the presence of great people. Although his name frequently appears in many books and biographies of the safavids period and after it, no considerable and comprehensive research has been done to duly suit his literary status and most biographers have not gone beyond some mere general statements about his life conditions and personality. The writer of this article tries according to the earlier biographies and manuscripts of his poetry (12 manuscripts) provide the reader with some insightful knowledge about the dark aspects of his life , the beginning of his poetic career , his journeys , historians and biographers views of him , his extant works , the date and place of his death and about the themes of his poetry. In this article great care has been taken to study and verify the statements of biographers about this poet. The writer has also tried to depend on library information as well as field research in his studies.

**keywords:** vali dasht bayazi , mowlana mohammad , life and personality , study of personality.

## مولانا محمدولی دشت بیاضی در گستره تاریخ ادبیات

فارسی

مرتضی چرمگی عمرانی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۱۸

### چکیده

میرزا محمدولی دشت بیاضی متخلص به «ولی» از شاعران مشهور سده دهم هجری است. وی معاصر شاه تهماسب صفوی و دیگر پادشاهان این سلسله تا روزگار شاه عباس اول بوده است. زادگاه شاعر بنا به تصریح اکثر تذکره‌نویسان (دشت بیاض) از توابع قهستان خراسان است. او یکی از شاعران توانای عهد خود و در سخنوری ملک‌الشعرای روزگارش بوده و گاه اشعار او به عنوان «شعر طرحی» در حضور بزرگان مطرح شده است. با توجه به اینکه نام این شاعر پرآوازه قرن دهم در بسیاری از کتب و تذکره‌های دوران صفویه و پس از آن ذکر شده اما آن گونه که در خورشان و جایگاه ادبی او باشد بررسی عالمانه و جامعی درباره او انجام نشده است و اغلب صاحبان تذکره و تاریخ ادبیات نیز به ذکر کلیاتی از زندگی و اوضاع و احوال او بسنده کرده‌اند. نگارنده در این مقاله کوشیده است تا براساس قدیمی‌ترین تذکره‌ها و نسخ خطی دیوان اشعار ولی (۱۲ نسخه) در باره زوایای مبهم زندگی، آغاز شاعری، سفرها، نظر مورخان و تذکره‌نویسان درباره او، آثار به جای مانده، تاریخ وفات و مدفن او و موضوعات شعری این شاعر اطلاعاتی فرا روی خوانندگان قرار دهد. در این مقاله گفته‌های صاحبان تذکره درباره این شاعر مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است و سعی شده علاوه بر اطلاعات کتابخانه‌ای از تحقیقات میدانی نیز سود جسته شود.

**کلیدواژه‌ها:** ولی دشت بیاضی، مولانا محمد، زندگی و احوال، بررسی شخصیت.

<sup>۱</sup> دانشیار گروه زبان و ادبیات دانشگاه پیام نور

momraniyasin@yahoo.com

<sup>۲</sup> Associate Professor of payam noor university

مقدمه

میرزا محمدرولی دشت بیاض متخلص به «ولی» از شاعران سده دهم هجری است. وی معاصر شاه تهماسب اول صفوی (۹۸۴ هـ — ۹۳۰ هـ)، شاه اسماعیل ثانی (۹۸۵ هـ — ۹۸۴ هـ)، سلطان محمد خدابنده (۹۹۶ هـ — ۹۸۵ هـ) می‌باشد که اوایل دوره شاه‌عباس اول (۱۰۳۸ هـ — ۹۹۶ هـ) را نیز درک کرده است. از نام و نسب، دوران کودکی و جوانی او در تذکرها سخنی به میان نیامده و در اشعار وی در این باره مطلبی منعکس نشده است؛ تنها در یکی از قصاید از پدرش یاد کرده است بدون اینکه نام او را ذکر کند:

شبی به تیره دلی همچو بخت من دیجور  
تهی ز نور من اما ز آه من پر نور  
دمی بخواب من آمد سپیده دم پدرم  
ز دوری من زار و از غم مهجور  
(نسخه خطی سب، برگ ۷۰، سطر ۷ و ۸)

که ظاهراً یادآور دورانی است که ولی از موطن خود به دور بوده، این خواب را دیده است. زادگاه وی بنا به تصریح اکثر تذکره‌نویسان «دشت بیاض» از توابع قهستان خراسان [قاین] است که به سبب سپیدی خاک، آنجا را به این نام خوانده‌اند (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ۲۸۰) «چنانکه از کتاب نزهة القلوب و زینة المجالس بر می‌آید اسم قدیم آن سپید روستا و قصبه آن فارس است». (آیتی، ۱۳۷۱: ۲۳۲). از برخی اشعار ولی بر می‌آید از اینکه زادگاهش روستای کوچکی بوده، آزرده‌خاطر است، زیرا روستایی بودن وی سبب طعن و آزار حاسدان شده است. صاحب تذکره خیر البیان این طعن ولی را به خواجه حسین ثنایی نسبت داده و می‌گوید: «وقتی از اوقات خواجه حسین ثنایی طعن روستایی گری بر مولانا زده و مولانا ولی در قصیده‌ای به مطلع:

بـه گاه دوختن چاک دل ز ضعف بدن  
به رشته توانم گذشتن از سوزن

اشاره بدین معنی نموده «شاه حسین بهاری سیستانی، بی‌تا: ۲۳۷) البته مولانا ولی در مقابله با طعن ایشان، در قصیده فوق‌الذکر بزرگی و عظمت روحش را که در دل روستای

کوچکی قرار گرفته است در قالب مثال‌های متعدد و تشبیهات بدیع و زیبا بیان می‌کند؛ او خود را به «دُرّ عدن» مانند کرده است که در «دل صدفی» کوچک قرار دارد. یا همچون «غنچه‌ای» است که در «کلبه خاشاک» جای گرفته یا همانند «گنجی» است که «ویرانه» وطن اوست.

به روستایی بودن زند حسودم طعن  
مرا چه جرم که از روستاست مولد من  
گرفتم آنکه صدف را بساط نیست وسیع  
بدین قدر نتوان کرد عیب در عدن  
میین به تنگی مجمر، شمیم غالیه بین  
که باد صبحدمش تحفه می‌برد به ختن  
بلی به کلبه خاشاک غنچه راست محل  
بلی به منزل ویرانه گنج راست وطن  
نه چشم ترکان تنگست و عشوه عالمگیر  
کمان نه تنگ بساط است و تیر قلب شکن  
(نسخه خطی مب، برگ ۳۱، سطر ۱۲ برگ ۳۲ سطر ۴ و ۱)

آغاز شاعری

قدیمی‌ترین تذکروهایی که درباره احوال و زندگی «ولی» اطلاعات ذی‌قیمت - هر چند اندک - به دست داده‌اند، تذکره خلاصه الاشعار و خیر البیان است که البته نویسندگان این تذکرها صحبت مولانا «ولی» را نیز درک کرده‌اند. استاد احمد گلچین معانی در مکتب وقوع به نقل از تذکره خلاصه الاشعار می‌گوید: «گویند (ولی) در ابتدای سن جوانی به واسطه فطرت اصلی و موزونیت ذاتی به مخاطبت شعرا میل پیدا کرد و به صحبت «مولانا نثاری تونی (م ۹۶۸ هـ) رسید و مولای مشارالیه وی را به شعر گفتن ترغیب نموده و در آن ایام به واسطه تربیت مولانا این غزل بگفت:

تا چند زمن ریمده باشی  
با غیر من آرمیده باشی  
بهر تو شنیده‌ام سخنها  
شاید که تو هم شنیده باشی

بر سینه چاک من نخندی  
گر پیرهنی دریده باشی  
عیبم نکنی زمستی عشق  
زین باده اگر چشیده باشی  
ای هجر مکش زغم ولی را  
او را دیدی، ندیده باشی

علی‌الجملة این نظم دلپسند سبب شهرت وی گشت و مستعدان علم ادوار نیز در آهنگ سه گاه و بسته نگار بر ابیات این غزل نقش بستند و خوانندگان و قوالان در مجالس می‌خواندند، تا آنکه در آفاق شهرتی تمام پیدا کرد وصیت شاعریش به همه جا رسید و در محلی که شاهزاده سعادت انتما، سلطان ابراهیم میرزا به مشهد مقدس رضویه بود، مولانا را طلب فرموده و چنانکه باید در تربیتش کوشید. (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۶۶۳-۶۶۱) صاحب تذکره خیرالبیان در مبادی احوال «ولی» اطلاعات کلی و مختصری داده و به جزئیات زندگی او اشاره‌ای نکرده، تنها بدین نکته بسنده کرده می‌گوید: «در مبادی حال احرام زیارت امام ثامن علیه السلام بسته بعد از تحصیل این حصول، ادراک ملازمت شاهزاده عالیقدر سلطان ابراهیم میرزا نموده مخصوص بزم خاص گشت.» (بهار سیستانی، بی تا: ۲۳۷) به هرروی مولانا ولی از ایام کودکی مشغول طبع‌آزمایی شعر بوده و ذوق خود را می‌آزموده است و بنا به گفته مطربی سمرقندی «از زمان صبی تا اوان نشو و نما از دغدغه گفتن اشعار خالی نبوده و اوقات را صرف سخن‌سازی و نکته پردازی می‌نموده است.» (مطربی سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۴۳)

### سفرهای ولی

تذکره‌هایی که درباره مسافرت‌های ولی از مولدش به شهرهای مختلف، مطلبی نوشته‌اند؛ خلاصه‌اشعار، خیرالبیان و عالم‌آرای عباسی است و صاحبان تذکره‌های دیگر همان گفته‌ها را در آثار خود مکرر نقل کرده‌اند؛ آن گونه که در تذکره‌ها آمده، ولی بعد از فراگرفتن مبادی تحصیل در موطن خود و شکوفایی او در سرودن شعر راهی مشهد مقدس شده و مدت زیادی در خدمت و ملازمت شاهزاده ابراهیم میرزا به سر

برد، اینکه چند سال در مشهد به همراه این شاهزاده به سر برده معلوم نیست، ولی بعد از اقامت طولانی در مشهد به همراه وی به سبزوار رفت و در طول این مدت قصایدی چند در مدح این شاهزاده دانش‌دوست سرود. بر اساس گفته مؤلف تذکره خلاصه‌اشعار: در خلال این احوال بود که بر یکی از آدمی زادگان آن ولایت عاشق گردید و در محلی که شاهزاده عالمیان به اردوی خاقان جنت مکان (شاه تهماسب) تشریف آورده بود، مولانا به واسطه دریافت ملازمت آن شاهزاده ضرورتاً متوجه دارالسلطنه قزوین شد و مدتی طولانی در اردوی معلی بماند و فضل شاعری خویش بر اقران و اکفا ظاهر ساخت. اینکه چند سال ولی در قزوین اقامت داشته مشخص نیست، این هست که سفر ولی به قزوین و اقامت او در اردوی معلی به قدری طولانی شد که مطلوب و محبوب او از خراسان به قصد طلب متوجه قزوین شد و طالب را آنجا دریافت، بلی عاشقان صادق گفته‌اند:

جذبۀ عشق به حدی است میان من و او  
که اگر من نروم او به طلب باز آید

(گلچین معانی، ۱۳۸۴: ۶۶۳-۶۶۲)

پس از مرگ شاه تهماسب در سال ۹۸۴ ه. ق. مولانا ولی دشت بیاض به همراه مطلوب خویش - که از اعزّه سادات سبزوار (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ۲۸۰/۱) یا سادات دشت بیاض (محمد یوسف واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۷۶) بود از قزوین به طرف خراسان حرکت کرد و در هنگام مراجعت به دارالمؤمنین کاشان رفت و در همین هنگام بود که در آنجا با مؤلف خلاصه‌اشعار دیدار کرد. «... و در وقت مراجعت به دارالمؤمنین کاشان آمدند و حقیر به صحبت ایشان رسیدم و در آن چند رو که در اینجا اقامت داشتند از مولانا اشعار خوب و ابیات مرغوب استماع افتاد، خصوصاً در فن قصیده» (گلچین معانی، ۱۳۸۴: ۶۶۲) در تذکره خیرالبیان نیز از سفر ولی به قزوین و مراجعت وی به خراسان نیز به گونه‌ای دیگر سخن به بیان آمده است. بر اساس گفته مؤلف کتاب «ولی در زمان جلوس شاه اسماعیل ثانی (۹۸۵-۹۸۴) به دارالسلطنه قزوین رفته و مدتی در آن مجمع انس، معزز و مکرّم خاص و عام بود

بیرون می روند. بنابراین از مقایسه گفته تذکره‌ها بر می‌آید که ظاهراً ولی از ایام جوانی سفرهای متعددی در زمان شاه تهماسب به قزوین داشته و پس از مرگ شاه تهماسب (۹۸۴) و کشته شدن ابراهیم میرزا در همان سال و جلوس شاه اسماعیل ثانی در سال ۹۸۴ در قزوین حضور داشته است. ظاهراً آخرین سفر ولی به قزوین در روزگار شاه‌عباس اول بوده است زیرا صاحب *عرفات العاشقین* او را در ایام حکومت شاه‌عباس اول در قزوین دیده و زیارت کرده است. «...در اول شاه‌عباس او را در قزوین یک نوبت در یافتم...» (گلچین معانی، ۱۳۸۴: ۶۶۵) و این ظاهراً بعد از ۹۹۶ هجری یعنی زمان حکومت شاه‌عباس اول خواهد بود. پس از سال ۹۸۴ ولی در زمان حکومت سلطان محمد خدابنده در خراسان بسر می‌برد تا اینکه در سال ۹۹۳ به مدت یک سال به سیستان سفر می‌کند، تنها تذکره‌ای که به این سفر اشاره دارد، *خیرالبیان* است. مؤلف تذکره *خیرالبیان* در این باره گفته است: «در شهر سنه ثلاث و تسعین و تسعمائه عزیمت ولایت سیستان نموده و سلطنت پناه، ملک الملوک العجم، ملک محمود والی نیمروز نسبت به مولانا اعزاز و احترام و احسان و اکرام بی‌شماره جای آورد و مدت یک سال در آن مملکت به سر برده، قصاید غراً به مدح ملک الملوکی گفته، صلوات ارجمند یافت، و در آن ایام از هر قسم اشعار بلاغت دثابه منصفه آثار رسیده، از آن جمله مثنوی خسرو و شیرین پیشنهاد همت فکر معنی پژوه خود ساخته، چند حکایت از آن کتاب به نظم آورد.» (بهاری سیستانی، بی‌تا: ۲۳۸) صاحب *تذکره روز روشن* به تبع *خیرالبیان* اشاره گونه‌ای به این سفر «ولی» دارد. دکتر صفا در *تاریخ ادبیات* از این سفر اخیر ولی ذکری به میان نیاورده و تصریح می‌کند که «بعد از کشته شدن سلطان ابراهیم میرزا همچنان در خراسان باقی ماند و انقلاب های آن دیار را که مرگ شاه تهماسب (۹۸۴) و تاخت و تازهای ازبکان متواتر شده بود تحمل کرد تا عاقبت به فرمان دین محمد خان ازبک کشته شد.» (صفا، ۱۳۷۳: ۸۲۸/۵) از میان همه تذکره‌نویسان تنها شبلی نعمانی تصریح کرده که ولی به هندوستان نیز سفر کرده است. (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳: ۶۵/۵) اما این مطلب به دلایلی درست به نظر نمی‌رسد

و در هنگام توجه به جانب خراسان به ولایت یزد رسیده با مولانا وحشی ملاقات نموده و از صحبت یکدیگر حظاً وافر یافتند و از آن جا راهی خراسان شده‌است» (بهاری سیستانی، بی‌تا: ۲۳۸) آنچه از مقایسه این دو گفته بر می‌آید، اختلاف بر سر خروج ولی از قزوین به سمت خراسان است که طبق گفته مؤلف *خلاصه‌الاشعار* به کاشان رفته و با صاحب *خلاصه‌الاشعار* دیداری داشته و بنا به گفته مؤلف *خیرالبیان* بعد از خروج قزوین به یزد رسیده و وحشی بافقی را در آنجا زیارت کرده است. البته شاید بتوان این دو گفته را به نوعی قابل جمع دانست بدین معنی که ولی پس از خروج قزوین که می‌خواست به خراسان برود نظرش بر گشته و به کاشان سفر می‌کند و با تقی الدین کاشی دیدار می‌کند و بعد از اقامت چندروزه در کاشان، باز هوای دیدن یزد کرده و به آنجا می‌رود، وحشی را در آنجا ملاقات نموده و پس از اینکه از صحبت یکدیگر حظاً وافر یافتند، به وطن مألوف (خراسان) باز می‌گردد. نکته دیگری که از مقایسه گفته‌های مؤلفان *خلاصه‌الاشعار* و *خیرالبیان* به دست می‌آید، زمان رفتن ولی به قزوین است؛ بر اساس گفته صاحب *خلاصه‌الاشعار* ولی در زمان حکومت شاه تهماسب به قزوین می‌رود و بنا به گفته مؤلف *خیرالبیان* در زمان جلوس شاه اسماعیل ثانی. همان‌گونه که می‌دانیم شاه تهماسب صفوی از سال (۹۳۰ تا ۹۸۴ هـ. ق.) حکومت صفوی را عهده‌دار بود. پس از وی فرزندش شاه اسماعیل ثانی به مدت یک سال (۹۸۵-۹۸۴ هـ) حکومت را به دست می‌گیرد. مؤلف *خلاصه‌الاشعار* طوری این واقعه را بیان می‌کند گو این که ولی در هنگام مرگ شاه تهماسب در قزوین بوده و بعد از آن به سمت خراسان از قزوین خارج می‌شود، چیزی که مسلم است این است که ولی در سال ۹۸۴ در قزوین بوده، زیرا مؤلف *تذکره سلم السموات* هم او را در سال ۹۸۴ در قزوین دیده است. «در اربع و ثمانین و تسعمائه در قزوین صحبت او دست داد و مشاهده او نیز اتفاق افتاد» (شیخ ابوالقاسم انصاری کازرونی، ۱۳۴۰: ۹۰) و مؤلف *خلاصه‌الاشعار* هم این نکته را تأیید می‌کند که ولی به همراه معشوقش بعد از واقعه شاه گیتی پناه (شاه تهماسب) از قزوین به قصد خراسان

اما اینکه ولی در بخشی دیگر از اشعارش، خویش را خاکروب آن آستان مقدس می‌داند، یا در تخیل شاعرانه‌اش به این مقام نائل شده‌است و یا اینکه این ابیات پس از اشعار فوق سروده شده و شاعر سفری هم به نجف کرده است البته تذکره‌ها از سفر ولی به نجف سخنی نگفته‌اند.

از آن زمـان که به خاک ره تو آوردم  
چو چرخ سجده چو اقبال رو چو بخت پناه  
بـه خاکروبی کوی تو بدهام قانع  
نبوده چون دگرانم هوای حشمت و جاه

(نسخه خطی م، برگ ۲۶، سطر ۱۲ و ۱۱)

آن گونه که از اشعار ولی بر می‌آید وی علاوه بر سفرهایی که به شهرهای مشهد، قزوین، کاشان، یزد و سیستان کرده در شهرهای دیگر خراسان نیز مسافرت یا اقامتی کوتاه داشته است از جمله در قصیده‌ای که در مدح سلطان علی سلطان به مطلع:

گر شود بخت مددکار و دهد عمر امان  
روی عجز من و خاک دارای زمان

(نسخه خطی م، برگ ۶۸، سطر ۳)

از شهرهایی چون جنابد [گناباد] نام می‌برد که از بودن در آنجا ناراضی است ظاهراً وقتی در گناباد بوده از ممدوح (سلطان علی سلطان) اظهار لطفی دیده و آرزوی دیدنش را در سر می‌پرورده:

پیش‌تر ز آنکه شود از اثر بخت زبون  
یوسف عشق مرا خاک جنابد زندان  
چاکرم خواندی‌والحق که به من بخت آن روز  
نیکویی کردو فراموش نکردم حق آن

(نسخه خطی م، برگ ۶۸، سطر ۱۰ و ۹)

نیز در همان قصیده گویا سفری به خواب داشته و ناامید از اینکه چرا خود را به ممدوح نرسانده، داد شکوه سر داده است.

بعد یک چند که باز آمدم از خواب چرا  
کوس خدمت نـزدم بر در دارای زمان

(نسخه خطی م، برگ ۶۹، سطر ۴)

بنا به گفته صاحب خیرالبیان در زمان تسلط طایفه ازبک بر بلاد خراسان به خدمت عبدالله خان والی توران شتافته و

زیرا شبلی نعمانی نه تاریخی ذکر می‌کند و نه منبع گفته خود را آورده است. از دیگر سوی صاحب تذکره شعرای کشمیر به نقل از شیخ ابوالفضل دکنی، ولی دشت بیاضی را از شعرایی ذکر کرده که سعادت بار به خدمت اکبر شاه را نداشته‌اند و از دور خداوند را ثنا گزاردند. «اما در عهد اکبرپادشاه عدد هردو قسم (شاعران) به حد کثرت رسید و بازار هر دو گروه نهایت گرم گردید. طایفه اولی عیانند، مستغنی ازاحاطت بیان و طایفه ثانی را شیخ ابوالفضل در آیین اکبری بیان می‌کند و می‌گوید: و آنانکه سعادت بار نیافتند و از دوردست‌ها گیتی خداوند را ثنا گزاردند بس انبوه چون قاسم گونابادی، ضمیری اصفهانی، وحشی بافقی، ولی دشت بیاضی و غیره.» (راشدی، ۱۳۴۶: ۱۱۸۲) البته این گفته شیخ ابوالفضل دکنی درست به نظر می‌رسد چون در دیوان «ولی» ابیاتی آمده است که ظاهراً در مدح ملک جلال‌الدین اکبر شاه می‌باشد.

سر ملوک ممالک ملک جلال‌الدین  
که کدخدای جهان ساختش خدای جهان

(نسخه خطی گل، برگ ۳۳، سطر ۱)

دیگر اینکه هیچ‌یک از تذکره‌نویسان به این مطلب اشاره نکرده‌اند و سه دیگر اینکه، ولی در اشعارش بیان می‌کند که آرزوی سفرکردن به دیار هند را دارد و گویا این مهم برایش میسر نشده‌است.

زخم ناخن به سینه ام تا چند  
چمن شکوه را گیسو باشد  
سفر هند نقش می‌بنیدم  
مگر این درد را دوا باشد

(نسخه خطی م، برگ ۸۴، سطر ۴ و ۸)

از مطالعه برخی اشعار ولی می‌توان در یافت که وی آرزومند و مشتاق سفر به نجف و زیارت علی (ع) بوده است.

التجا می برم به مولایی  
کانبیا را به خلد راهبر است  
جگرم سوخت ز اشتیاق نجف  
هم به آن آتشی که در جگر است

(نسخه خطی س، برگ ۵۹، سطر ۳ و ۲)



صاحب *سکم السموات* در باب مولانا ولی که او را در سال ۹۸۴ در قزوین دیده است آورده: «مولانا ولی عندلیبی خوش نوا از ریاض دشت بیاض بود و بلبل‌ی خوش الحان از گلزار خراسان، در چمن بلاغت از انفاس او شکوفه‌ها تازه و گلستان سخن غزل‌های او بلند آوازه، در سنه اربع و ثمانین و تسعمائه (۹۸۴) در قزوین صحبت او دست داد. در آن وقت پیایی از حدیقه نظم‌ش گل‌های بلاغت می‌دمید و دمادم از بستان طبعش میوه سخن می‌رسید.» (انصاری کازرونی، ۱۳۴۰: ۹۰)

در تذکره *مجمع الخواص* آمده است «شعرش رنگین و ابیاتی دلنشین است، ولی به جز شعر از چیز دیگر اطلاع ندارد، چنین (تربیتی) طمعکار کم پیدا می‌شود، عیاداً بالله اگر کسی بخواهد بیتی از گوش کند ناگزیر به دام طمعش گرفتار می‌گردد، هرکس که باشد، هر جا که باشد، هر چیز که باشد، به هر حال ابیات خوبی دارد.» (صادقی کتابدار، ۱۳۲۷: ۱۵۲)

صاحب تذکره خیر البیان درباره ولی این‌گونه داوری می‌کند: «مولانای مذکور به حلیه فضل و دانش مزین و در ایضاح معانی و روش شعر به جمله طبایع مستحسن، اخلاق حمیده و صفات پسندیده آن مجموعه خردمندی به کمال مراتب و مدارج کمال بوده به زور قصیده فتح الباب معانی دقیقه نموده و به عشو سازی غزل، دام فریب به راه غزالان شوخ چشم نهاده و به تشبیه رباعی عاشقانه، تسخیر طبایع اتخاذ کرده، مداد تسوید مثنویاتش، سرمه خواب چشم معشوقان دلفریب و مطالعه اشعار دُرربارش تسکین خاطر عاشقان ناشکیب» (بهار سیستانی، بی تا: ۲۴۷). مؤلف تذکره خیر البیان که مولانا ولی را به سال (۹۹۳) در سیستان دیده و هم صحبت او بوده و گاه اشعار خود را بر ولی عرضه می‌کرده چنین می‌گوید: «... و در آن ایام از هر قسم اشعار بلاغت دثار به منصفه آثار رسیده از آن جمله مثنوی خسرو و شیرین پیشنهاد همت فکر معنی پژوه خود ساخته، چند حکایت از آن کتاب به نظم آورد و در آن اوان راقم این تذکره به گفتن مصراع مبادرت می نمود و به خدمت مولانا می گذرانید و از بحر افادتش لالی معانی نصیب می‌یافت» (همان: ۲۳۸) اسکندر بیک منشی درباره شعر ولی

قصیده مدح چنانکه روش شعراست، انشاء فرموده به سمع خان رسانیده اما چندان احسانی نیافت. (بهار سیستانی، بی تا: ۲۳۸) و سرانجام همین سفر آخر باعث کدورت سلطان از او شده و دستور به قتل او داده است.

نظر مورخان و تذکره‌نویسان درباره ولی و شعر او:

اگرچه اکثر نویسندگان با دیدگاهی انتقادی سبک شاعر را مورد بررسی قرار نداده‌اند و چنانکه رسم است عموماً به ذکر کلیاتی درباره سبک شاعر بسنده کرده‌اند؛ به هر روی ذکر آراء و عقاید آن‌ها تاحدی نشان‌دهنده قدر و ارجی است که شاعر از آن بهره‌مند بوده است.

مؤلف خلاصه الأشعار در مورد «ولی» این‌گونه قضاوت می‌کند. «مولانا ولی دشت بیاضی یگانه شعرای زمان و سرآمد فصیح‌ای اطراف خراسان است، در علم شعر ماهر است اشعار بسیار از استادان به خاطر دارد، طبعش در اسالیب شعر و اقسام کلام منظوم، به غایت مرغوب است و در قصیده، و غزل، و رباعی و مثنوی داد سخن داده» (گلچین معانی، ۱۳۸۴: ۶۶۱)

مؤلف تذکره خلاصه الأشعار که ولی را در کاشان به سال ۹۸۴ دیده و به صحبت او رسیده می‌گوید: «... در آن چند روز که در اینجا اقامت داشتند، از مولانا اشعار خوب و ابیات مرغوب استماع افتاد خصوصاً در فن قصیده، لیکن بعضی از شعرا و مستعدان می‌گویند عادت کرده به تملک و تصرف نمودن مضامین و معانی دیگران اما اکثر آن‌ها را به از قایل اول در سبک نظم آورده و الحق شاعری نیکو بیان و بلیغی سخن‌پرداز است و به عنوان قدرت در شاعری و سخن‌گستری بر اقران و اکفا سرافراز چنانکه می‌توان گفت که گوی سخن از اکثر سخن‌گویان در ربوده و در احراز قصب «السبق» از فرسان میدان بلاغت در گذشته و درین زمان به هر زبان ستوده.» (همان: ۶۶۳)

صاحب تذکره هفت اقلیم درباره وی چنین می‌گوید: به لطف قریحت و محاسن سیرت انصاف داشته جمال عزت از چهره احوال تابان بود و صبح کمالش از مطلع اوضاعش خندان و مردم خراسان خصوصاً اهل سیستان از نزار تا سمین و آزاد تا رهین همه در مقام اعتقاد و انقیاد وی بوده، روزگاری مهنا داشت تا لوای عالم مخلصد برافراشت.» (رازی، ۱۳۸۷: ۸۷۳/۲)

این‌گونه اظهارنظر می‌کند که «وی شاعری شیرین زبان و مرد رنگین خوش صحبت فصیح البیان است. هر بیتی از غزل‌های آبدارش دُرْدانه ایست در کمال لطافت و قصاید غرّایش در غایت فصاحت و بلاغت و در جایی دیگر می‌گوید: غزل‌های او رنگین و ابیات عاشقانه‌اش بسیار است» (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ۱/۲۸۰) صاحب تذکره *عرفات العاشقین* که بدون شک یکی از جامع‌ترین تذکره‌های فارسی است و در نگارش احوال شعرا و ثبت تواریخ دقت بسیار داشته، از کسانی است که طبق گفته خود، ولی را در روزگار حکومت شاه‌عباس در قزوین دیده. اما این ملاقات ظاهراً بعد از سال ۹۹۶ باید باشد - وی در احوال ولی آورده است: «زبدۀ الفصحا والبلغا، املح المتأخرین والمتکلمین، مولانا ولی دشت بیاضی، کلیمی ثعبان قلم، مسیحی معجز رقم، بدری مهر تأثیر، عطاردی خورشید نظیر بوده، سخنوری است در غایت خوش ادابی و نهایت خوش طبعی، طلالی فکرتش از غش و غل پاک و سیر فکرتش همدوش افلاک، گوهر نظمش به غایت خوشاب، نهال معانیش بی نهایت شاداب، در سخن صاحب طرزی تازه و در شهرت سپهر آوازه است الحق شیوه ملاحظت، اداهای نمکین، مزه کلام، جزالت لفظ، طلاقت لسان، غرابت معنی، نزاکت عبارت، حلالت بیان، دقت خیال، قدرت نظم، طالع شهرت خوب داشته در اول شاه‌عباس او را در قزوین یک نوبت دریافتیم اقسام سخن، همه را خوب گفته، نهایت حالت داشته...» (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۶۶۵) محمد مطربی سمرقندی صاحب تذکره *الشعرا* درباره شعر ولی می‌گوید: «... در خوش گویی شهره جهان، ابیات خوشش از صدر تا عجز به فصاحت مایل و حشو مصارعش به بلاغت شامل، درگفتن جمیع اصناف نظم طبع سلیمش بی بدل و ذهن مستقیمش مشهور به مثل است؛ الحق سخنوری و علم نکته پروری را در عرصه میدان نظم گستری نیکو افراشته و در دقت معانی، دقیقه‌ای نامرعی نگذاشته، از زمان صبی تا اوان نشو و نما ازدغدغه گفتن اشعار خالی نبوده و اوقات را صرف سخن سازی و نکته پردازی می‌نموده» (مطربی سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۴۲) مؤلف تذکره *آتشکده آذر* «همه اشعارش را یکدست می‌داند و به شیرین کلامی او

اعتراف می‌کند. (آذر بیگدلی، ۱۳۳۷: ۱۲۰) اغلب تذکره‌نویسان او را شاعر سخنور و نیکو بیان عهد شاه تهماسب معرفی می‌کنند. (واله داغستانی، ۱۳۸۳: ۱۸۶۸) صاحب تذکره مخزن *الغرائب* می‌گوید: «جز فصحاى شورست، سخنش نازک و هموار و به دل نزدیک است. (هاشمی سنندیلوی، ۱۳۷۲: ۵۲۶/۵) ریاض العارفين او را از «اکابر دشت بیاض می‌داند.» (آفتاب رای لکهنوی، ۱۳۶۱: ۳۳۱/۲) و مجمع الفصحا او را در غزل‌سرایی «دارای طبعی متین و شعری نمکین معرفی می‌کند. «(هدایت، ۱۳۵۳: ۱۵۹/۳) نتایج الافکار درباره نظم او می‌گوید: «در مراتب نظم، طبع خوشی داشت و سر به نغز گویی می‌افراشت.» (گوپا موی، ۱۳۳۶: ۷۳۷) صاحب *محافل المومنین* به تبع *تاریخ عالم آرای عباسی* او را «شاعری شیرین زبان و مرد رنگین خوش صحبت فصیح البیانی توصیف می‌کند. (حسینی عاملی، ۱۳۸۳: ۱۷۶۷) صاحب *خلد برین اشعار* او را «آبدار توصیف می‌کند که در مذاق ارباب کمال شیرین می‌نماید. (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۷۶) از دیگر روی تذکره‌نویسانی هستند که «از حقیقت او (ولی) کما هی هیچ اطلاعی به دست نداده و فقط از دیوان ولی چند بیت به دست آورده‌اند.»!!!! (سرخوش، بی تا: ۱۲۴) علامه شبلی نعمانی کلام او را «علاوه بر وقعه گویی (وقوع گویی) در نهایت درجه سوز و گداز توصیف می‌کند. و او را در شعر پارسی با میر تقی همپایه و هم‌زبان و هم درد معرفی می‌کند...» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳: ۶۵/۵) این محقق در بخش دیگری از *شعرالعجم افراط* در دولت و نعمت را عاملی می‌داند که رنگی زندانه و عاشقانه به اشعار امثال ولی دشت بیاضی، میلی مروی و وحشی بافقی داده است. (همان: ۷۱) استاد سعید نفیسی «ولی» را از شاعران نامی زمان خود دانسته که در اقسام مختلف شعر دست داشته و قصیده و غزل را خوب می‌گفته است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۴۵۸/۱ و ۵۰۸) دکتر ذبیح‌الله صفا نیز در مورد ولی این‌گونه داوری می‌کند: «او یکی از شاعران توانای عهد خود و در سخنوری پیرو استادان پیشین است و ازین روی کلامش منتخب و فصیح است و بنابر رسم شاعران هم عهد خود بعضی از ترکیب‌های رایج اهل زمان را در غزل خود بکار برده و الحق خوب در کلام

خود گنجانده است. وی قصیده و غزل هردو را خوب می‌ساخت. (صفا، ۱۳۷۲: ۸۲۹/۵)

### آثار ولی

به جز دیوان اشعار اثر دیگری از «ولی» باقی نمانده است. بنابراین سخن صادقی کتابدار مؤلف تذکره مجمع الخواص که می‌گوید: «ولی به جز شعر از چیز دیگری اطلاع ندارد. (صادقی کتابدار، ۱۳۲۷: ۱۵۲) بیانگر این است که مولانا ولی در زمینه‌های مختلف علوم رایج عصر قلم‌زنی نکرده، جز پیشه شاعری و دیوان شعر، اثر دیگری نداشته است. البته شاید سخن صاحب مجمع الخواص خالی از تعریض و کنایه نباشد، به هر روی اگر اثر دیگری داشته در هیچ یک از تذکره‌ها نامی از آن برده نشده و به نظر می‌رسد که اثر دیگری جز دیوان شعر نداشته باشد. صاحب تذکره خیرالبیان آنگاه که ولی را در سال ۹۹۳ در سیستان دیده نکته‌ای درخور ذکر می‌کند «در آن ایام از هر قسم اشعار، از آن بلاغت دثار به منصفه آثار رسید از آن جمله مثنوی خسرو و شیرین را پیشنهاد همت معنی پژوه خود ساخته چند حکایت از آن کتاب به نظم آورد. (بهاری سیستانی، بی‌تا: ۲۳۸) البته سخن صاحب خیرالبیان درست به نظر می‌رسد چون در دیوان ولی مثنوی‌های که هست، برخی از آنها حکایت و داستانهای پراکنده خسرو و شیرین است که در بعضی نسخ دیوان ولی آمده است. اما چیزی که هست یکدست و منجسم نیست. به هر روی این حکایات که در قالب مثنوی سروده شده، ظاهراً همان مثنوی‌هایی است که صاحب خیرالبیان از آنها یاد کرده است و ما آن‌ها را در دیوان مُصَحَّح خود آورده ایم. تعداد ابیات دیوان ولی در تذکره‌ها مختلف است تذکره آتشکده آذر و مجمع الفصحا ابیات دیوان او را دو هزار بیت. (هدایت، ۱۳۵۳: ۱۵۹/۳). (آذریگدلی، ۱۳۳۷: ۱۲۰) صاحب سفینه خوشگو و به تبع او مؤلف ابیضاح المکنون والذریعه ابیات دیوانش را پنج هزار بیت<sup>۱</sup> و صاحب تذکره خیرالبیان دیوان معجز آفرین او را دوازده هزار بیت نوشته است<sup>۲</sup> با توجه به نسخ دوازده گانه ای که در تصحیح مورد استفاده قرار گرفته و با توجه به اینکه هیچ یک از آنها نسخه کاملی نیست و همه ابیات دیوان ولی را ندارد، نمی‌توان درباره

تعداد ابیات دیوان ولی به طور قاطع اظهار نظر کرد. استاد گلچین معانی مجموع اشعار ولی را همان پنج هزار بیتی می‌داند که صاحب سفینه (خوشگو) بیان کرده است. (گلچین معانی، ۱۳۴۶، فهرست نسخ خطی آستان قدس، ج ۷ بخش ۲: ۵۴۷) دیوان حاضر با احتساب ابیاتی که در تذکره‌ها نقل شده «۵۴۷۹» بیت است.

تعداد قصاید «۷۶» غزلیات «۳۷۷» قطعات «۶۹» ترکیب‌بندها «۴» مثنوی «۱۲» رباعی «۹۲» وغزلواره‌ها (اعم از مفردات، دو بیتی‌ها و...) «۱۲۹» که ظاهراً نزدیک به قول استاد گلچین معانی است.

### وفات ولی دشت بیاضی

«ولی» در پایان سفرهای خویش به خراسان بازگشت و انقلاب‌های خراسان را بعد از مرگ شاه تهماسب (۹۸۴) تحمل کرد تا عاقبت به فرمان دین محمد خان اوزبک پسر جانی بیگ خواهر زاده عبدالله خان پادشاه مشهور اوزبک کشته شد. این دین محمد خان که به یتیم سلطان معروف بود از سال ۹۹۸ در خراسان به تاخت و تاراج اشتغال داشت و عده ای از بزرگان خراسان و قزلباش به فرمان او ویا در جنگ با او تباہ شدند و از آن جمله بود سلطان علی خلیفه شاملو که در راه میان قاین و طبرستان در جنگ با او به قتل رسید. (صفا، ۱۳۷۳: ۸۲۸/۵) نهایت این پادشاه خون‌ریز در سال ۹۰۶ در جنگ با شاه عباس اول کشته شد. درباره علت کشته شدن «ولی» اقوال مختلفی وجود دارد تذکره خیرالبیان<sup>۳</sup> درین باره می‌گوید: «در زمان تسلط طایفه اوزبک بر بلاد خراسان به خدمت عبدالله خان والی توران شتافته، قصیده مدحی چنانکه روش شعراست انشاء فرمود به سمع خان رسانید که مطلع آن قصیده، این است:

ای رخ و خال رخ را مهر و انجم مشتری

رشک ماه و غیرت مهری والحق در خوری

و چندان احسانی نیافت. قصیده دیگر در همان بحر انشا نمود که:

ای غبار موکبت زیب لوی سنجری

نعل خنگت ملک را آینه اسکندری

مدح گفتم، تربیت دیدم که یارب تازه باد



ازتو روح سنجر وازمن روان انوری

میرقل بابا که صدر و موتمن‌الدوله خان بود این ابیات را حمل بر کنایه نموده غبار کلی در خاطر گرفت و از آن ملاحظه مولانا عزیمت دشت بیاض نموده قلعه آن موضع را مستحکم نمود. چون دین محمد سلطان خواهرزاده عبدا... خان بر آن حدود مستولی شد لشگر به محاصره قلعه مذکور فرستاد و بعد از فتح آن قلعه مولانا ولی را به خدمت سلطان بردند چون به حضور سلطان رسید، این رباعی را انشا نموده به خدمت سلطان رسانید:

دل تحفه جان برای تیغ آورده  
آزاده سوری سزای تیغ آورده  
خلقی سر تحفه داشت، اونیزسری  
برداشته و به پای تیغ آورده

و همان لحظه به قتل آن مظلوم اشاره فرموده وقد وقع فی تاریخ سنه الف من الهجرة النبویه» (بهارى سيستانى، بی تا: ۲۳۸) مؤلف تاریخ عالم آرای عباسی درباره مرگ ولی چنین گفته: «ولی در زمان نواب سکندرشان به خراسان رفت در فترت خراسان یتیم سلطان اوزبک به علت رفض در مقام آزار او درآمده است عاقبت به قتلش پرداخت و عذر آن می گفت که شاعران سیه زبان می باشند چون مولانا ازما آزرده شده بود ملاحظه کردم که مبدا هجو ما کند و بر صفحه روزگار باقی بماند. شخصی از اهل خراسان در جواب گفته که کدام هجو ازین بدتر بود که جناب سلطانی به قتل چنین شخصی که وحید زمان خود بود فرمان داده ارتکاب چنین عمل شنیع نمودند و رقم بدنامی برصفحه روزگار خود ثبت کردند. یتیم سلطان تصدیق این کرده بود، عاقبت گوینده این حرف در ازاء این گستاخی به قتل رسید» (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ۲۸۱/۱-۲۸۰) صاحب عرفات العاشقین که مولانا ولی را در قزوین دیده بود درباره ولی می گوید: «در اول شاه عباس او را در قزوین یک نوبت دریافتم و در همان ایام در فترات خراسان به دست یتیم خان پادشاه اوزبک مظلومانه شربت شهادت چشیده، گویند وقتی قل بابای کولکلتاش از یتیم خان پادشاه پرسیده در جواب گفته ترسیدم مرا هجو کند، وی گفت ترا چه هجو ازین

بدتر باشد که تا قیامت به سبب قتل چنین شاعری هجو کنند؟ وی به غایت متأثر شد ولی فایده نداشت.» (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۶۶۵) که ظاهراً مؤلف عالم آرای عباسی همین قول صاحب عرفات را در کتاب خود عیناً آورده است استاد گلچین معانی قول صاحب عرفات و عالم آرا را مقرون به صواب می داند.» (گلچین معانی، فهرست نسخ خطی آستان قدس، ۱۳۴۶: ۷/ ۵۴۷-۵۴۶) مطربی سمرقندی در تذکره الشعراى خود درباره مرگ ولی این گونه اظهار نظر کرده است: «ولی» بعد از استیلای خاقان جنت مکان عبدالله خان برممالک خراسان به مشهد مقدسه رفته در گوشه‌ای منزوی گردیده به اهل زمان اختلاط نمی نموده بدان جهت جمعی مزاج شریف والی عالی را نسبت به او منحرف گردانیده‌اند، بی امساکى نبوده، آخر الامر جناب نواب سپهر رکاب یتیم سلطان بی جانی خان [او را] به قتل رسانیده» (مطربی سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۴۳) صاحب تذکره روز روشن با تکرار گفته‌های مؤلف عالم آرای عباسی مرگ ولی را در فترت خراسان به اتهام رفض به فرمان یتیم خان سلطان اوزبکیه، بیان می کند. «صبا، ۱۳۴۳: ۹۱) بنا به گفته تذکره نویسان یکی از علل مرگ وی، رفض و شیعه بودن او ذکر شده است.» (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ۲۸۰/۱) اما برخی تذکره‌ها بدین کردن پادشاه اوزبک و تحریک او علیه شاعر را عامل قتل وی دانسته اند.» (بهارى سيستانى، بی تا: ۲۳۸) بنا به گفته مؤلف خلاصه الاشعار<sup>۲</sup> و تذکره خیرالبیان<sup>۳</sup> آخرین شعر ولی که در حضور سلطان ازبک انشا کرده رباعی زیر بوده است .

دل تحفه جان برای تیغ آورده  
آزاده سوری سزای تیغ آورده  
خلقی سر تحفه داشت او نیز سری  
برداشته و به پای تیغ آورده

درباره تاریخ به قتل رسیدن ولی نیز آراء و نظریات گوناگونی بیان شده است؛ فهرس التواریخ سال (۹۷۹ ه. ق) تذکره روز روشن، تذکره حسینی و ریاض العارفین (۹۹۹ ه. ق) تذکره خیرالبیان (۱۰۰۰ ه. ق) خلاصه الاشعار (۱۰۰۱ ه. ق) دکتر صفا (۱۰۰۲ ه. ق) هرمان اته (۱۰۱۲ ه. ق) و مؤلف سفینه

شماره دو «کل شیء هالک الا وجهه» و در قسمت شماره سه  
بیتی از ولی:

در محشر اگر لطف تو خیزد به شفاعت

بسیار بگردند و گنهکار نیابند

نوشته شده است. و در قسمت شماره چهار عبارت «هذا  
مرقد مرحوم المغفور المبرور الشهيد المَحَب لاهل البيت عليهم  
السلام مولانا ولی دشت بیاضی توفی تاریخ سنه احدى والفاء»  
نوشته شده است. و در قسمت شماره پنج (حاشیه سنگ قبر)  
ماده تاریخ مرگ شاعر آمده است.

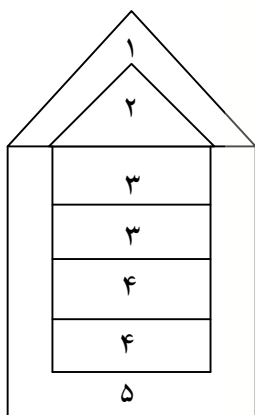
به گریه جستم از پیرخرد دوش

چوسال قتل آن استاد نامی

بگفتا چون نظامی زمان بود

طلب کن سال قتلش از نظامی

(آیتی، ۱۳۷۱: ۲۳۲).



در این تحقیق میدانی  
مطلب دیگری که مورد  
توجه نگارنده واقع شد،  
علاوه بر سنگ قبر ولی،  
سنگ قبر دختر او به نام

فضه سلطان دیده شد که بنا به تصریح کتیبه قبر، وی در سال  
(۱۰۵۲ هـ.ق) دار فانی را وداع گفته است. بر کتیبه سنگ قبر  
دختر ولی دشت بیاضی نوشته شده است: «هذا مرقد عصمت  
پناه عفت دستگاه، زین المخدرات (فضه) سلطان بنت مرحوم  
مغفور خواجه شاه ولی دشت بیاضی فی تاریخ هجدهم شهر  
شوال توفی فی سنه ۱۰۵۲». نکته مهمی که از مورد اخیر  
برمی آید اینکه در هیچ تذکره‌ای اشاره به زن و فرزندان ولی  
دشت بیاضی نشده است، حتی در اشعار او اشاره‌ای بدین مهم  
نیست. به هر روی آنچه معلوم است اینکه ولی دشت بیاضی  
فرزند یا فرزندی داشته که درین محل (کارشک) زندگی

خوشگو سال (۱۰۱۵ هـ.ق) را معتبر می‌داند. استاد دکتر ذبیح‌الله  
صفا درین باره می‌گوید: «با توجه به اینکه اسکندر بیک منشی  
در تاریخ عالم آرای عباسی تفصیل حوادثی مانند قتل سلطان  
علی سلطان را در میان حوادث مربوط به سال ۱۰۰۲ ذکر کرده  
است و نیز با در نظر گرفتن مرثیه‌ای که ولی در مرگ وی  
سروده است می‌توان دریافت که قتل ولی نیز مقارن همان سال  
(۱۰۰۲) در حدود قاینات که محل ایلغارهای یتیم خان بوده،  
اتفاق افتاده است.» (صفا، ۱۳۷۳: ۸۲۸/۵) با توجه به تاریخی که  
بر روی سنگ قبر او نوشته شده (۱۰۰۱) ظاهراً گفته مؤلف  
خلاصه الاشعار را می‌توان از بین همه اقوال معتبرتر دانست.

### مدفن ولی

مدفن «ولی» در روستای کارشک می‌باشد؛ این روستا در  
منطقه خضری - دشت بیاض و در فاصله ۶۲ کیلومتری  
شهرستان گناباد واقع شده است. منطقه خضری در تقسیمات  
استانی جزء خراسان جنوبی و قاین محسوب است؛ فاصله  
خضری تا روستای کارشک ۱۲ کیلومتر است؛ این روستا در  
فاصله بسیار نزدیک روستای بسکاباد قرار دارد خانه‌هایی که هم  
اکنون در کارشک ساخته شده اغلب قدیمی و با خاک سرخ بنا  
شده است؛ قبرولی در مزار شریف عبدالله بن موسی بن عبدا...  
بن عبدا.. بن حسن بن حسن المجتبی (متوفی ۲۰۳ هـ.ق) که  
از احفاد و اولاد امام حسن مجتبی است، مدفون است قبرشاعر  
در فاصله ۲ متری شمال شرقی ضریح واقع شده است که در  
بازسازی‌های اخیر، سنگ قبر را برداشته‌اند؛ البته بنا به گفته  
مسئولان بقعه، در گذشته (قبل از سال ۱۳۴۷ هـ.ش) سنگ  
قبربردیوار نصب بوده است طبق گفته آنان تا پیش از زلزله  
کاخک در سال ۱۳۴۷ هـ.ق بنای قدیمی بقعه برپا بوده و این  
سنگ قبر بر دیوار نصب بوده است اما بر اثر تخریب زلزله،  
محوطه اطراف بقعه را برداشته و دوباره بازسازی کرده‌اند. البته  
عکس‌هایی که از سال ۱۳۴۴ یعنی قبل از زلزله ازین آرامگاه  
برداشته شده حاکی ازین واقعیت است که بنای بقعه به روزگار  
صفویه برمی‌گردد سنگ قبر ولی به رنگ خاکستری و  
پنج‌ضلعی است. در قسمت شماره یک یعنی بالای کتیبه سنگ  
قبر او «لااله الاالله محمد رسول الله علیاً ولی الله» و در قسمت

می‌کرده و سالها بعد از مرگ پدر زیسته‌اند، اما اینکه ولی علاوه بر دختر، پسرانی نیز داشته است دقیقاً روشن نیست با توجه به این سنگ قبر و نیز قدمت آن چیزی که مبرهن است داشتن دختری است که از شاعر تا سال‌ها بعد به یادگار مانده و در کنار او به سال ۱۰۵۴ هـ.ق به دیار باقی شتافته است.

**موضوعات شعر ولی دشت بیاضی**

**مدح**

**الف: مدح شاهان، وزیران و امیران در قصاید مدحی، ستی**

دیرین در ادب پارسی است و به ویژه در شعر فارسی، محرک شاعران قصیده گوی در سرودن این نوع شعر، نخست داعیه استادی در فن شاعری و سپس فراهم کردن ساز و سامان زندگی است و در تمام ادوار شعر فارسی، این موضوع از مهم‌ترین زمینه‌های شعر و شاعری بوده و نقش تبلیغی شاعر در سیاست‌های شاهان و بزرگان آشکار و بدیهی است.

در دوران صفویه نیز اکثر شاعران به ویژه شاعران قصیده‌سرا به مدح شاهان و دیگر بزرگان صفوی پرداختند. البته شاهان صفوی در اوایل حکومتشان از مدح شاعران اظهار بی‌نیازی می‌کردند اما این امر تنها در همان اوان موجب رکود بازار قصیده‌سرایان حرفه‌ای شد و هدیحه‌سرایان با آن که قسمتی از قصاید خود را صرف مناقب و مراثی ائمه هدی می‌کردند از نظم قصاید در مدح حکام و امرای عصر و حتی سلاطین و ملوک هم به کلی منصرف نشدند و شاهان صفوی از این امر استقبال می‌کردند. «ولی» نیز از شاعرانی است که مدح و ستایش شاهان صفوی یکی از زمینه‌های شعر اوست و در شعر خویش (ممدوحان) بسیاری را ستایش کرده است و همانند دیگر شاعران هدیحه‌سرا در این راه از آوردن مبالغه و اغراق‌های گزاف فروگذار نبوده است. در نظر او سپهر دامان طراز ممدوح است<sup>۶</sup> مهر و ماه از زیبایی اندیشه ممدوح نورانی است<sup>۷</sup> و فلک به غلامی ممدوح می‌نازد و کمین پایه معراج ممدوح است.<sup>۸</sup> نعل خنگ ممدوح عینک چشم فلک<sup>۹</sup>، آسمان غبار دامن وی<sup>۱۰</sup> و سماک نیزه او و کواکب سپاهیان<sup>۱۱</sup> هستند و حتی کار را به آنجا می‌کشاند که ممدوح را هم‌پایه پیامبر بالا

می‌برد و هم‌زبانی کلام خود را با وحی بیان می‌کند<sup>۱۲</sup> و بسیار اوصاف غلوآمیز دیگری که شاید ممدوح از هیچ یک از آن اوصاف بویی نبرده باشد. فی‌المثل در اوصافی که او به شاه اسماعیل ثانی که از دید مورخین فردی بسیار سفاک و خونریز بوده نسبت می‌دهد او را وارث پیامبر و پناه خطه اسلام توصیف می‌کند<sup>۱۳</sup> و بسیار از اوصاف مبالغه‌آمیز دیگر. شاید یکی از معایب مدیحه‌های ولی این باشد؛ که او میان ممدوحین خود تفاوت چندانی قایل نشده است و آنان را به صفاتی برجسته از یکدیگر ممتاز نساخته و صفات مشترکی نظیر: قضا قدر، قدرقدر، جمشید مکان، خورشید مکان، حامی دین و دول، شرف دین و دول، وارث پیامبر، پناه خطه اسلام و... سراسر قصاید او را گرفته است. نکته مهم این است که سیاست مذهبی دربار صفوی، موجب گشته است که وی سلاطین و بزرگان را به صفت دین‌داری دین پروری بستاید. مثلاً در مدح سلطان‌علی سلطان او را حامی انصاف، هادی دین معرفی کرده است.<sup>۱۴</sup> و در قصیده‌ای دیگر، علت برتری ممدوح خود را این می‌داند که وی برخلاف سران ملک که به عزت و پادشاهی خویش می‌نازند و تفاخر می‌کنند به لطف یزدان مفتخر است<sup>۱۵</sup>.

ولی قصایدی در مدح شاه تهماسب، شاه اسماعیل ثانی، شاه‌عباس اول، شاهزاده ابراهیم، میرزا محمد (سلطان محمد خدابنده)، بداغ‌خان، سلطان مراد، میرزا نظام، ابوطالب میرزا، سلطان‌علی سلطان خلیفه شاملو، مسیب خان، میر معصوم، دین محمد پادشاه، ملک جلال‌الدین، میرزا سلمان، محمد شفیع سلطان، عبدالله خان (والی توران) ملک محمود والی نیمروز (سیستان) و امیراحمد (احمد میرزا صفوی) سروده است. در ذیل به زندگی و شرح حال برخی از آنان به اختصار اشاره می‌شود:

۱) **شاه تهماسب:** (جلوس: ۹۳۰ هـ.ق، وفات ۹۸۴ هـ.ق) شاه تهماسب پس از مرگ شاه اسماعیل اول (۹۳۰) در سن ده سالگی به جای او بر تخت نشست و تقریباً ۵۴ سال سلطنت کرد وی پادشاهی متعصب و خرافاتی بود و پیروان سایر مذاهب را نجس و کافر می‌دانست.<sup>۱۶</sup> در تذکره روضه السلاطین درباره وی چنین آمده است. چگونگی بزرگواری آن حضرت بر همه عالم ظاهر است و از سلاطین زمان کسی مثل

## موضوعات شعر ولی دشت بیاضی

### مدح

او ضبط ملک پدر نکرده است با وجود همه اشتغال پادشاهی گاهی خاطر انورش میل به جانب شعر می‌فرماید و نظر التفات به این طایفه مصروف داشته، عنایت می‌نماید. (فخری هروی، بی تا: ۷۰)

ولی در یکی از قصایدش با ردیف خیمه به صراحت به مدح شاه تهماسب پرداخته که با این ابیات آغاز می‌شود.

زهی فراشته قدرت برآسمان خیمه  
اساس چاه ترا چرخ پرنیان خیمه  
کشیده چتر تو براوج لامکان دامن  
زده ست قدر تو برفرق فرقدان خیمه  
سیهر مرتبه تهماسب شاه آنکه بود  
به‌گاه بذل کفت رشک بحر وکان خیمه

(نسخه خطی م، برگ ۹۳ سطر ۱۰-۷)

۲) شاه اسماعیل ثانی: اسماعیل میرزا فرزند شاه تهماسب در زمان پدر حاکم خراسان بود چون طبعی سرکش و جاه‌طلب داشت با بعضی امرای قزلباش علیه پدر متحد گردید ولی نقشه‌اش عملی نشد و به امر شاه تهماسب در قلعه قهقهه آذربایجان محبوس گردید و پس از ۱۹ الی ۲۱ سال که در قلعه محبوس بود جانشین پدر شد و در کاخ چهل‌ستون قزوین در سال (۹۸۴ هـ.ق) تاج‌گذاری کرد و خود را شاه اسماعیل دوم نامید. در آغاز سلطنت رعیش چنان بر همه مستولی بود که در مدتی متجاوز از دو سال به سرحدات حاکمی اعزام نشد و با این حال کسی جرأت نکرد که نافرمانی نماید. (روملو، ۱۳۵۷: ۷۱۸-۷۱۹) وی با اینکه پادشاهی قسی‌القلب و بی‌رحم بود خود را از سلاطین عادل می‌دانست و در اشعاری هم که می‌سرود عادلی تخلص می‌کرد.

این پادشاه در سن ۴۳ سالگی پس از یک‌سال و نیم حکومت در سال (۹۸۵ هـ.ق) درگذشت. (همان)

ولی یکی از قصاید خود را به مدح شاه اسماعیل ثانی اختصاص داده است که با ابیات زیر آغاز می‌شود.  
مراد خلق خدا این زمان میسر کرد  
که داوری چوترا پادشاه کشورکرد  
پناه خطه اسلام شاه اسماعیل

که ایزدت به سزا وارث پیمبر کرد  
(نسخه خطی م، برگ ۵۷، سطر ۱۰ و ۸)  
۳) میرزا محمد (سلطان محمد خدابنده) (جلوس ۹۸۵ - ۹۹۶) پسر بزرگ‌تر شاه تهماسب است. پادشاهی بود صاحب جود و کرم و در امر نقاشی و آداب شعر و اصطلاحات موسیقی مهارت و اطلاع زیاد داشت و فهمی تخلص می‌کرد. (همان: ۷۲۰)

استاد عبدالحسین نوایی در تعلیقات تکمله الاخبار درباره او می‌گوید: «این نکته مسلم است که تهماسب فرزند ارشد خود، محمد میرزا را با همه بی دست و پایی و ناتوانی بسیار دوست می‌داشت چه وی را نذر حضرت صاحب الزمان کرده بود. استاد نوایی در ادامه می‌گوید: اسماعیل میرزا برادر محمد میرزا نسبت به وی بسیار حسادت می‌ورزید به هر روی بعد از پادشاهی اسماعیل میرزا محمد میرزای کور به همراه فرزند خردسالش در میان طوفان حوادث زنده ماندند و به سلطنت رسیدند پسرو همان شاه‌عباس معروف است.» (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۲۱۶)

ولی در قصیده‌ای این پادشاه را این‌گونه وصف می‌کند:

دل مهر تورا زجان نهان دارد  
وین طرفه که درمیان جان دارد  
بیمارمحبت تو راگویی  
نوب‌اوه آرزو زیان دارد  
بازیست امید من که تازنده ست  
برنخل تغافل آشیان دارد  
جم مرتبه میرزا محمد آنک  
با وحی کلام او زبان دارد

(نسخه خطی م، برگ ۶۱، سطر ۵ و ۲)

۴) ابراهیم میرزا: سلطان ابوالفتح ابراهیم میرزا بن بهرام بن شاه اسماعیل صفوی از نوادر و نوابغ روزگار بود خط نستعلیق را بسیار خوش می‌نوشت، مصوری نازک قلم بود، در موسیقی و علم ادوار سرآمد عهد خود و در تصنیف قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود و تنبور را خوب می‌نواخت در صنعت درودگری و سازتراشی و حاتم بندی مهارت تام داشت در

شاه‌عباس یادکرده و در یکی از قصاید خود او را مدح کرده است که مطلع آن بیت ذیل است:

ای غبار دامنت زیب لوای سنجری  
نعل خنگت ملک را آیینه اسکندری

(نسخه خطی مب، برگ ۵۴، سطر ۱)

و چنین به مدح شاه‌عباس گریز می زند:

با چنین شوقی ندارم تاب دوری بعد از این  
ماوکوی ملک و عرض داوری  
شاه عالم، فخر آدم شاه‌عباس علی است  
دُرّ دُرّج پادشاهی، مهر برج داوری

(نسخه خطی سپ، برگ ۵۳، سطر ۸ و ۷)

نیز قصیده‌ای به مطلع:

شکرکز تأیید ایزد کامکار و کامران  
از طبس آمد به قاین خسرو گیتی ستان  
که وی در ضمن مدح سلطان علی سلطان به مدح شاه‌عباس  
پرداخته است:

بر سلاطین ز آن شرف داری که در آغاز کار  
همت عباس شاهت برگزید از همگان

(نسخه خطی مب، برگ ۶۳، سطر ۱۰)

ب) **مدایح مذهبی:** در کنار مدایح مدحیه که معمولاً به امید منفعت مادی ساخته می‌شد به مدایحی برمی‌خوریم که معمولاً شاعر به رضای خاطر و فرمان دل و از روی کمال اعتقاد و ایمان به نظم آورده که عبارت است از قصاید دینی و مذهبی که شاعر در توحید و ستایش باری تعالی و منقبت رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین و ائمه اطهار سروده است.

این گونه اشعار قبل از دوران حمله مغول رواج چندانی نداشته است، اما پس از آن و به ویژه در دوران صفوی به سبب مقتضیات سیاسی و اجتماعی زمان، تقویت مذهب تشیع و رسمی شدن آن و سیاست‌های خاص مذهبی شاهان صفوی پیشرفت قابل توجهی یافته است. (مؤتمن، ۱۳۳۲: ۳۲) «ولی» نیز تحت تأثیر چنین محیطی قصایدی در مدح رسول اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، و امام رضا (ع) و امامزاده شاهزاده عبدالله سروده است. اما در این اشعارگاه ائمه را همان‌گونه ستوده که

صحافی، مذهبی، افشان‌گری، عکس‌سازی، تیراندازی و زرگری استاد بود. به فارسی و ترکی شعر می‌گفت و جاهی تخلص می‌کرد عده زیادی از شعرا و ارباب فضل و هنر از دامن فضل و هنر او برخاسته‌اند در عهد شاه تهماسب در مشهد و سبزواری حکومت داشت و پس از فوت آن پادشاه، وی را شاه اسماعیل ثانی در ۹۸۴ به شهادت رسانید.<sup>۱۷</sup> (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۲۵۷/۱)

«ولی» در دامن فضل و هنر این شاهزاده تربیت شد و در ضمن قصیده‌ای که در مدح حضرت رضا (ع) سروده به ستایش سلطان ابراهیم پرداخته و در حقیقت تمام قصیده را به ستایش وی اختصاص داده است:

قصیده مزبور با این ابیات آغاز می‌شود:

زهی حریم ترا فرش، سقف عرش عظیم  
زهی چو عرش، حریم تو واجب التعظیم  
غریب خاک خراسان شهید مشهد توس  
که هست روضه او غیرت ریاض نعیم

(نسخه خطی مب، برگ ۳۳، سطر ۲ و ۱)

و اینگونه به مدح سلطان ابراهیم گریز می‌زند:

دلیم بر آتش و از یاد او عجب دارم  
که بی‌ملاحظه آید درو چو ابراهیم  
بلادا من وامان پادشاه عرش سریر  
پناه دین و دول شاهزاده ابراهیم

(نسخه خطی مب، برگ ۳۳، سطر ۱۰ و ۹)

**۵) شاه‌عباس:** وی فرزند سلطان محمد خدابنده - فرزند

بزرگ شاه تهماسب اول است.

مادر وی خیرالنساء بیگم دختر میر عبدالله خان والی مازندران بوده است. شاه‌عباس در سال ۹۸۷ در شهر هرات مرکز حکومت خراسان متولد شد و در سال ۹۸۰ در سن یک سال و نیمی به میرزایی هرات رسید و تا سال ۹۹۶ پادشاه خراسان در هرات بود و از سال ۹۹۶ تا ۱۰۳۸ در قزوین بر تخت قدرت نشست. وی نجات‌دهنده شاهنشاهی صفوی از زوال و رساننده آن به عظمت و کمال است. (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ۱/۱) ولی دشت بیاضی در چند قصیده از



یکی از مهم‌ترین زمینه‌های شعر ولی نیز خودستایی و فخر است. او به مقام فضل و دانش خود کمال اعتقاد را دارد و به همین دلیل خود را شاه اقلیم نظم و سخن می‌داند و علم را خیل بی‌شمار خود می‌شمارد:

شاه اقلیم نظم و سخنم

علم خیل بی‌شمار من است

(نسخه خطی مب، برگ ۳۶، سطر ۴)

ولی دشت بیاضی لفظ خود را به کان مانند می‌کند که در آن «دُر معنی» وجود دارد و بدین لحاظ بیت خویش را گنج شایگان می‌داند:

معنیم دُر و لفظ کان منست

بیت من گنج شایگان منست

(نسخه خطی مب، برگ ۳۴، سطر ۶)

همه این قصیده فخر و خودستایی‌های ولی است. زمانی نیز خود را بلبل بوستان می‌داند که گلشن قدس در برابر آن همانند خاری خشک بی‌قدر و بها می‌نماید.

کیستم بلبلی که گلشن قدس

خشک خاری زیبوستان منست

(نسخه خطی مب، برگ ۳۴، سطر ۱۰)

همچنین در برخی اشعار خویش را شاعر آتشین زبان معرفی می‌کند:

هرجا دم گرمم آتش افروخت

آتشکده شد ازو جهانی

خودگو که جزاین چه کارآید

ازشاعر آتشین زبانی

گاه سخن خود را هم رتبه با حَسَنان می‌داند:

(نسخه خطی مش، برگ ۸۶ سطر ۴ و ۳)

معجزم‌لدح تو دادست مرا

در سخن مرتبه حَسَنانی

(نسخه خطی مب، برگ ۲۹، سطر ۳)

و گاه حتی خود را از سعدی و خاقانی برتر می‌داند و آنان را طفل مکتب خود می‌خواند

شاید از طفل مکتبم گردند

پادشاه و بزرگان را، بطوری که اگر جهات مشخصی ذکر نشده بود با مدح پادشاهان یکسان می‌نمود و هیچ تفاوتی نداشت و در برخی قصاید نیز تنها آوردن نام امام است که نشان می‌دهد این اشعار در منقبت امامی معصوم سروده شده‌است. البته در برخی قصایدش به ویژه اشعاری که در مدح امیرمؤمنان سروده به صفات برجسته آن حضرت اشاره کرده و برخی وقایع مهم زندگی ایشان را مورد نظر قرار داده است اگر چه در بسیاری موارد مضامین مناقب او تکراری و ملال‌آور است اما آن هنگام که سخن از عمق جان او برآمده دلنشین است مثلاً در قصیده‌ای که در مدح حضرت علی (ع) سروده با زبانی ساده اما زیبا چنین می‌گوید:

شها ولی است گدای تو وتو شاه ولی

به سوی او چه شود گر کنی زلف نگاه

سعادت دو جهان در ولای تست از آن

به جز ولای تو جایی نبرده‌ایم پناه

زا بر رحمت خود قطره‌ای کرم فرمای

بود که چهره بشویم از غبار گناه

(نسخه خطی مب، برگ ۲۸، سطر ۶ و ۴)

یا قصیده به مطلع:

زهی زدود دلم، کوکب بلا را نور

دلم به وصل چو نومی‌دی از تسلی دور

شه سریر امامت، امام خطه شرع

که شرع حکمش در کاردین بود مشکور

محیط نقطه دانش علی بن موسی

مدار مرکز عرفان، شفیع دور نشور

(نسخه خطی مب، برگ ۵۶، سطر ۵ و ۴)

### فخر و خودستایی

خودستایی در بیان همه شاعران وجود دارد حتی گویندگان بزرگی که به خودستایی نیازی ندارند و «این امر شاید ناشی از این معنی باشد که هنرمندان باید به نبوغ خود واقف باشند و بدون اعتماد به قریحه و موهبت خویش بارور نمی‌شوند». (دشتی، ۱۳۵۷: ۲۶۰)

ده چوسعدی و صد چوخاقانی

(نسخه خطی مب، برگ ۷۴، سطر ۱۲)

«ولی» همان‌گونه که شرف خطه حکمت را از نام افلاطون می‌داند. شرف و بزرگی در بلاد نظم را از شهرت و آوازه خویش می‌داند.

بلاد نظم ز هستیم کنون شرف دارد

چنان که خطه حکمت به نام افلاطون

(نسخه خطی مب، برگ ۲۳، سطر ۱۲)

و گاه پا را از حد فراتر می‌گذارد و سخن خویش را همچون قول خداوند معتبر می‌داند و با وجود این مدعی است خود را آن‌گونه که سزاوار است ستایش نکرده است

خود را نمی‌ستایم اما به ذات من

امروز لایقم که تفاخر کند هنر

خرسندی ای ولی که مرا در دیار فکر

نظمی است همچو قول خداوند معتبر

(نسخه خطی مب، برگ ۴۲، سطر ۶ و ۷)

براستی ولی آن‌چنان به خود فریفته است که ناخودآگاه شاعر شروان - خاقانی - را به یاد می‌آورد «خاقانی نیز بیش‌ترین ارزش را برای شعر خویش قائل شده و بیش از حد در مقام خودستایی خویش برآمده است. او خود را بر دیگر شاعران سلف و معاصر ترجیح داده و به ندرت از شاعری به نیکی یاد می‌کند، بلکه همه را دزد بیان و ریزه‌خوار معانی خود می‌داند و آن‌ها را فروتر از خویش می‌خواند و این در حالی است که همگان او را از بزرگ‌ترین قصیده‌سرایان می‌دانند، در صورتی که ولی هرگز از شأن و مقام خاقانی برخوردار نبوده است. (همان: ۲۶۳-۲۶۲) به هر حال ممکن است خودستایی و تفاخر ولی همانند خاقانی در مقام دفاع و جواب به مناقشان و حسدورزان گفته شده باشد و به یقین بدون موجب روحی و معنوی در مقام بیان فضل خویش برنیامده است. آنچه تفاخر و خودستایی ولی را نامطبوع می‌سازد مضامین تکراری وی در این‌باره است، و اینکه او در بیشتر قصاید، حتی قصایدی که در مدح ائمه اطهار سروده به ستایش از شعر و نظم خویش پرداخته است؛ مثلاً در قصیده (۱۹) که در مدح امام علی (ع)

سروده فقط در نه بیت به ستایش آن حضرت پرداخته و تقریباً تمام قصیده را به ستایش و تفاخر خود اختصاص داده است. همچنین در یکی دیگر از قصیده‌هایی که در مدح امام رضا سروده در حین ستایش امام خود را نیز می‌ستاید:

همت تو را بلند و مرا پایه سخن

کشور تو را وسیع و مرا عرصه خیال

بحرم گه تعقل و چرخم به گاه فکر

خضرم گه بیان و مسیحم گه مقال

چون خلق تو ضمیرم خالی ز حرف عیب

چون عهد تو خیالم خالی ز اختلال

(نسخه خطی مب، برگ ۹، سطر ۱۲ و ۱۱، برگ ۱۰ سطر ۱)

این فخر و خودستایی ناخوشایند در قصاید مذهبی او بارها تکرار شده است که به ذکر دو نمونه فوق اکتفا شد. گذشته از مثال‌های مذکور موارد دیگری نیز وجود دارد که «ولی» به ستودن نظم خویش پرداخته است و آنچه موجب می‌شود که این خودستایی چندان هم ملال‌آور نباشد این است که عنایت و توجه ائمه اطهار را سبب برتری نظم و بلندی مقام خود می‌داند مثلاً معتقد است روشنایی و فروغ خورشید از سواد گفته اوست زیرا اندیشه و طاهرش از پیشگاه امام «منشور» گرفته است.

سواد گفته من می‌دهد به مهر فروغ

مگر گرفته زرای تو خاطر منثور

(نسخه خطی مب، برگ ۵۷، سطر ۶)

۳) هجا: عبارت است از ذکر ردای و قبایح و نفسی مکارم و فضایل از شخص یا چیزی، همان‌گونه که گاهی شخصی مورد مدح و ستایش شاعر قرار می‌گیرد و شاعر در ایفای این مقصود تا آخرین حد قدرت خود را بکار می‌برد و از تجلیل و بزرگداشت وی، ذره‌ای کوتاهی نمی‌کند. گاهی نیز شخص یا چیزی طرف نفرت و بغض او واقع می‌شود و برای فرونشاندن آتش خشم و کینه از نسبت دادن هرگونه ردیلت و سلب هر نوع فضیلت خودداری نمی‌کند و به همان شدت در تحقیر و تذلیل او می‌کوشد، گرچه ممکن است همین شخص یا چیز در گذشته مورد توجه شاعر بوده و بارها مورد مدح و ستایش او

### نتیجه‌گیری

با توجه به مواردی که در مقدمه راجع به زوایای مبهم زندگی و شخصیت مولانا محمد ولی دشت بیاضی براساس قدیم‌ترین منابع و با استفاده از نسخه‌های خطی دیوان اشعار او مطرح شد، امید می‌رود ادب دوستان و پژوهندگان ادبی را در حد وسع خود با این شاعر گران‌سنگ روزگار صفوی آشنا کرده باشد. نگارنده این سطور در آینده نزدیک تصحیح دیوان مولانا محمولی دشت بیاضی را بر اساس دوازده نسخه تقدیم دوستداران زبان و ادب فارسی خواهد کرد.

### یادداشت‌ها:

#### ۱- معرفی نسخه‌های دیوان مولانا محمولی

##### دشت بیاضی:

##### نسخه کتابخانه موزه بریتانیا:

این نسخه به شماره [OR. ۹۴۶۶] در فهرست این کتابخانه ثبت شده‌است و به خط نستعلیق در صفحات ۱۲ سطری در ۱۲۱ برگ تحریر یافته است. میکروفیلم این نسخه در کتابخانه آستان قدس به شماره [۱۹۶۴۰] موجود است. اهداکننده این میکروفیلم به آستان قدس آقای عباسی است و نوع میکروفیلم آن منفی است. ابیات این نسخه [۲۶۱۳] بیت، و صفحات آن ۲۳۸ صفحه است.

در ترقیمه این نسخه نام کاتب و تاریخ کتابت بدین گونه ضبط شده‌است:

[تمت الكتاب بعون الملك الوهاب فی تاریخ ۱۵ رجب المرجب سنه ۱۰۱۴ علی یدی العبد المذنب، الراجی حاجی محمد بن نورالدین محمد دشت بیاضی غفر ذنوبه] که ظاهراً کاتب از معاصران و هم ولایتی‌های شاعر به حساب می‌آمده و به احتمال خود او را نیز دیده باشد.

قوالب شعری که مولانا ولی در آن‌ها طبع‌آزمایی کرده عبارت‌اند از: قصیده، قطعه، مثنوی، غزل، ترکیب‌بند و رباعی. قصاید از ترتیب الفبایی برخوردار نیست، که به نظر می‌رسد به ترتیب اهمیت و ارزش موضوع منظم و مرتب شده باشد. غزلیات به ترتیب الفبایی ضبط

قرار گرفته باشد. (مؤتمن، ۱۳۳۲: ۳۱۵-۳۰۸) آزرده‌گی شخص شاعر، توقعات بسیار، کامیابی اندک و بی نصیبی از صله از مهم‌ترین عوامل ایجاد اشعار هجا می‌باشد. ولی نیز مانند بسیاری از شعرا هنگامی که از عطای ممدوح مایوس می‌شود ابتدا او را ضمن قصیده‌ای به هجا تهدید می‌کند که اگر سرکیسه را باز نکند یا به وعده خود وفا ننماید، چنین و چنان خواهد شد.

از آن بترس که بخلت گرم کند رنجه

به این بناز که جودت گرم کند مسرور

اساس جاه ترا از هجا زنم آتش

سرای قدرترا از ثنا کنم معمور

(نسخه خطی م، برگ ۸۹، سطر ۶ و ۵)

و هنگامی که از عطای ممدوحش کاملاً ناامید می‌شود خشم و غضبش بیش از پیش تحریک می‌گردد و او را چنین هجو می‌کند:

تو آن خسیس نهادی که بویی از نفست

به هم‌رهی صبا گر کند به دهر عبور

شود ز لطف شما سبزه چمن محروم

بود زبی ثمری نخل بارور معذور

نه ابر قطره فشانند دگر نه شعله شرار

نه نافه مشک دهد بعد از این نه مشک بخور

(نسخه خطی م، برگ ۹۰، سطر ۷ و ۵)

ذکر این نکته ضروری است که هجو و هزل از لحاظ نوع مطلب و طرز ادای کلام به دو نوع (اخلاقی و مهذب) و (رکیک و خالی از منظور اجتماعی) تقسیم می‌شود که در دیوان ولی یکی دو نمونه از نوع اول و چند نمونه هم از دسته دوم مشاهده می‌شود ولی خود مانند بسیاری از شعرا به زشتی هجو آگاه است و آن را مانند بلایی می‌داند که سبب بدنامی می‌شود و شاید به همین دلیل است که در دیوان اشعارش تنها چند قصیده هجو ضبط شده‌است. با وجود این همین چند قصیده هم نمایانگر روحیه و حالات نفسانی شاعر است و از ارزش سخن او در مقایسه با شاعرانی که هرگز زبان به هجو آلوده نکرده‌اند می‌کاهد.

شده‌است؛ اما بعضی از غزل‌ها به علت افتادگی برگ‌ها ناتمام مانده و همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد افتادگی‌های این نسخه در قسمت غزلیات بوده است، با توجه به اینکه نسخه بدل‌ها در این‌گونه موارد غزل‌های متعددی آورده‌اند که نسخه اساس فاقد آن‌هاست، مصحح را یاری می‌دهد تا بتواند از آن نسخه‌ها نیز استفاده کند. با این حال نسخه مورد نظر از جهات بسیاری قابل‌توجه است هم به جهت اینکه اقدم نسخ موجود است و هم از آن روی که از سهو خطاهای کتاب به دور است این نسخه به عنوان نسخه اساس مورد استفاده قرار گرفته است. [توضیح اینکه چون هر اقدم نسخه‌ای اصح نسخ نیست؛ این‌جانب با مقابله کردن و نیز سبک‌شناسی تعدادی از قصاید و غزلیات این نسخه با نسخه‌های دیگر، به عنوان نسخه اساس انتخاب شد و با رمز [مب] که نشانگر موزه بریتانیا است مشخص شده‌است.

#### - نسخه محفوظ در کتابخانه مدرسه عالی مطهری [سپه‌سالار سابق]:

این نسخه پیوسته به دیوان ثنایی مشهدی است و در کتابخانه با آن دیوان، زیر شماره ۲۸۴ به اشتباه به نام دیوان اثیرالدین اومانی ثبت شده، بنابراین دیوان ولی دشت بیاضی که ضمیمه دیوان ثنایی مشهدی است، به وسیله کاتبی به نام محمدحسین مشهدی به خط نستعلیق نوشته شده، سایر اطلاعات نسخه شناسی این نسخه که در فهرست آن کتابخانه ثبت شده است عبارت‌اند از: جلد نسخه: میشی، نوع کاغذ: کاهی، واقف: سپه‌سالار، قطع: وزیری کوچک، شماره اوراق ۲ نسخه [۲۳۲] طول ۲۲ سانتیمتر و عرض ۱۵ سانتیمتر. تعداد برگهای این نسخه [۱۲۲ برگ]، [تعداد صفحات ۲۴۲ صفحه] و تعداد ابیات این نسخه طبق شمارش [۳۰۱۶] بیت است. تاریخ کتابت این نسخه در ترقیمه این‌گونه ذکر شده‌است: [تمت الکتاب بعون الملك الوهاب فی تاریخ پنجم شهر ذی حجه الحرام سنه ۱۰۲۵] افتادگی‌های این نسخه دو گونه است؛ یا برگه‌هایی افتاده است و یا بخشی از بیت یا

مصراع‌ی حذف شده و در نسخه نیامده است. قوالب شعری این نسخه: قصیده، غزل، قطعه، رباعی و ترکیب بند است. نیز اشعار به ترتیب قوافی، منظم و مرتب نشده‌است. نسخه مزبور مانند نسخه اساس با قصاید آغاز می‌شود. و با رباعیات پایان می‌پذیرد. در ضبط قصاید، شباهت و همانندی بسیاری به نسخه اساس دارد اما در بخش غزل‌ها شامل تعداد نسبتاً زیادی غزل می‌باشد که نسخه اساس فاقد آنهاست؛ از جمله اینکه چندین غزل را ۲ بار و هر مرتبه هم با ضبطی نسبتاً متفاوت، نوشته است و خط وی نیز در بسیاری از موارد به دشواری خوانده می‌شود و گاه در مورد اشعاری که تنها در همین نسخه ضبط شده‌است و نمی‌توان از نسخه بدل‌ها کمک گرفت، کاملاً ناخواناست. این نسخه در بسیاری از موارد با نسخ [مش] [ته] [عل] [کر] همانندی‌هایی آشکار دارد و به لحاظ قدمت پس از نسخه اساس در مرتبه دوم قرار گرفته است. از این نسخه با نشانه [سپ] که نشانگر سپه‌سالار است، یاد شده‌است.

۲- فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس - احمد گاجچین معالی - ج ۷ بخش ۲: ۵۴۷ (به نقل از سفینه خوشگو)

-ایضاح المکنون فی ذیل علی کشف الظنون،

اسماعیل پادشاهین محمد امین بن میر سلیم البابانی ج ۱: ۵۳۸

-الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ تهرانی، ج

۹ بخش ۴: ۱۲۸۰

۳- خیرالبیان: ۲۳۹

۴- مکتب وقوع به نقل از خلاصه الاشعار: ۶۶۷

۵- خیرالبیان: ۲۳۸

۶- نسخه خطی مب، برگ ۵۱ سطر ۵

۷- نسخه خطی مب، برگ ۴۸ سطر ۱۰

۸- نسخه خطی مب، برگ ۵۸ سطر ۱، نسخه خطی مش،

برگ ۸۷ سطر ۱۴

۹- نسخه خطی عل برگ ۲۰ سطر ۲

- ۱۰- نسخه خطی مب، برگ ۱۲ سطر ۹  
 ۱۱- نسخه خطی مب، برگ ۵۴ سطر ۲  
 ۱۲- نسخه خطی مب، برگ ۶۱، سطر ۶  
 ۱۳- نسخه خطی مب، برگ ۴۶ سطر ۹  
 ۱۴- نسخه خطی مب، برگ ۴۶ سطر ۶  
 ۱۵- نسخه خطی مب، برگ ۵۱ سطر ۱۱  
 ۱۶- *ایران در زمان صفویه*، احمد تاج‌بخش: ۴۰  
 ۱۷- *احسن التواریخ*: ۷۱۲

دشتی، علی، (۱۳۵۷). *خاقانی (شاعری دیرآشنا)*، چ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.  
 رازی، امین احمد، (۱۳۸۷). *تذکره هفت‌اقلیم*، به تصحیح سید محمدرضا طاهری (حسرت)، چ اول، ج ۲، تهران، سروش.  
 راشدی، سید حسام‌الدین، (۱۳۴۶). *تذکره شعرای کشمیر*، بخش سوم، پاکستان، آکادمی کراچی.  
 روملو، حسن بیگ، (۱۳۵۷). *احسن التواریخ*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات بابک.

زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۳). *سیری در شعر فارسی*، تهران، انتشارات نوین.

سرخوش، محمد افضل (بی‌تا). *کلمات الشعراء*، به تصحیح صادق علی دلاوری و دیگران، بی‌جا.  
 شاه حسین بن ملک غیاث سیستانی، (بی‌تا). *تذکره خیرالبیان*، چاپ سنگی، دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد.

شبلبی نعمانی، (۱۳۶۳). *شعر العجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران*، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی ج ۵، چ دوم، تهران، دنیای کتاب.

شیرازی، ابن یوسف، (۱۳۱۸). *فهرست کتابخانه سپهسالار*، ج ۲، تهران، چاپخانه مجلس.

صادق کتابدار، (۱۳۲۷). *تذکره مجمع الخواص*، ترجمه عبدالرسول خیام پور، تبریز، چاپخانه اختر شمال.

صبا، مولوی محمد مظفر حسین، (۱۳۴۳). *تذکره روز روشن*، به تصحیح محمدحسین رکن آدمیت، تهران، انتشارات کتابخانه رازی، چاپ اسلامی.

صفاء ذبیح‌الله، (۱۳۷۳). *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، چ هفتم، تهران، انتشارات فردوس.

عبدی بیگ شیرازی، (۱۳۶۹). *تکملة الاخبار*، با مقدمه و تصحیح عبدالحسین نوایی، چ اول، تهران، نشر نی.

فاضل مطلق یزدی، محمود، (۱۳۵۴). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*.

## منابع

آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، (۱۳۳۷). *آتشکده آذر*، به تصحیح سیدجعفر شهیدی، تهران، مؤسسه نشر کتاب.  
 آیتی، محمدحسین، (۱۳۷۱). *بهارستان*، در تاریخ و تراجم رجال قایبات و قهستان، چ دوم، تهران، انتشارات فردوسی.

اسکندر بیگ منشی، (۱۳۷۷). *تاریخ عالم آرای عباسی*، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، چ اول، چ اول، تهران، دنیای کتاب.

انصاری کازرونی، شیخ ابوالقاسم بن ابی حامد (۱۳۴۰). *مرقوم پنج کتاب سلم المسوات*، دکتر یحیی قریب، چ اول، تهران، علمی.

حسینی عاملی، محمد شفیق، (۱۳۸۳). *محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین*، ابراهیم عرب پور و منصور جغتایی، چ اول، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

خاقانی، (۱۳۷۵). *دیوان اشعار*، میر جلال‌الدین کزازی، چ اول، تهران، نشر مرکز.

خیام پور، عبدالرسول، (۱۳۴۰). *فرهنگ سخنوران*، تبریز، شرکت سهامی چاپ آذربایجان.

دانش‌پژوه، محمدتقی، (۱۳۴۰). *فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران*، ج نهم و دهم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.



تهران، انتشارات کتابخانه ابن‌سینا و بنگاه مطبوعاتی افشار.

مطربى سمرقندى، سلطان محمد، (۱۳۸۲). *تذکره الشعراء*، على رفيعى علا مرورودى، چ دوم، تهران، انتشارات ميراث مکتوب.

نفيسى، سعيد، (۱۳۴۴). *نظم و نثر در ايران و در زبان فارسى تا پايان قرن دهم*، تهران، کتاب‌فروشى فروغى.

نوشاهى، سيد عارف، (۱۳۶۲). *فهرست نسخه‌هاى خطى فارسى موزه ملي پاکستان، کراچى*، مرکز انتشارات تحقيقات ايران و پاکستان.

واله اصفهانى، محمد يوسف، (۱۳۷۲). *خلد برين، به کوشش ميرهاشم محدث*، تهران، موقوفات دکتر ایرج افشار.

واله داغستانى، (۱۳۸۳). *تذکره الشعراء*، به تصحيح محسن ناجى نصرآبادى، تهران، اساطير.

هاشمى سنديلوى، (۱۳۷۲). *شيخ احمدعلى خان، تذکره مخزن الغرائب*، به اهتمام محمدباقر، ج ۵، پاکستان، مرکز تحقيقات فارسى ايران و پاکستان.

هدايت، محمود، (۱۳۵۴). *گلزار جاويدان*، ج سوم، تهران، چاپخانه زيب.

فخرى هروى، (بى‌تا). *تذکره روضه السلاطين*، عبدالرسول خيام پور، تبريز، موسسه تاريخ و فرهنگ شماره ۲.

فخر الزمان قزوینى ملاعبدالنبى، (۱۳۴۰). *تذکره ميخانه*، احمد گلچين معانى، تهران، انتشارات اقبال، چاپخانه سپهر.

گلچين معانى، احمد، (۱۳۶۳). *تاريخ تذکره‌هاى فارسى*، چ دوم، تهران، انتشارات سنابى.

\_\_\_\_\_، (۱۳۷۴). *مکتب وقوع در شعر فارسى*، چ اول، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسى.

\_\_\_\_\_، (۱۳۴۶). *فهرست کتب خطى کتابخانه آستان قدس رضوى*، ج ۷ بخش ۲، مشهد، انتشارات اداره کتابخانه.

\_\_\_\_\_، (۱۳۶۹). *کاروان هند*، ج اول، مشهد، انتشارات آستان قدس.

\_\_\_\_\_، (۱۳۶۹). *مضامين مشترک در شعر فارسى*، چ اول، تهران، انتشارات پاژنگ.

گوپا موى، محمد قدرت الله، (۱۳۳۶). *تذکره نتايج الافکار*، بمبئى، خاضع، چاپخانه سلطانى.

مؤتمن، زين‌العابدين، (۱۳۳۲). *شعر و ادب فارسى*،

